

# نه از ادب اثری، نه از خرد خبری

— یادداشتی پیرامون اظهارات آقای کوروش مدرسی، "لیدر" حکمتیستها پیرامون فدرالیسم در ایران —

ناصر ایرانپور

## معرفی:

آقای کوروش مدرسی، مسؤول "حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست" (یکی از شاخه‌های منشعب جریان "کمونیسم کارگری") در مصاحبه‌ای با آقای خالد محمدزاده (beyan.info) حول برخی مسائل مربوط به جنبش کردستان ایران و همچنین حول فدرالیسم سخن گفته و این بار نیز طبق فرهنگ و روال همیشگی‌شان رقیبان سیاسی خود را به باد ناسزا گرفته است؛ برای نمونه ایرج آذرین و رضا مقدم، رفقای دیروز خود را "نوتوده‌ای" و حزب کومله‌ی زحمتکشان کردستان ایران را "جریان فاشیستی" خوانده و هر آنکه "ذره‌ای شرف و وجدان در خود می‌بیند" را مکلف دانسته، در مقابل فدرالیسم بایستد. ایشان یا چون اغلب موارد در مورد چیزهایی که نمی‌دانند قضاوت می‌کنند و یا عامدانه جعل می‌کنند. یکی از عادات نهادی افراد منتسب به این جریان به تبعیت از رهبر متوفی‌شان این است که خود را تنها یکبار نیز مکلف به ارائه‌ی سندی برای گفته‌های خود نمی‌بینند. به جای ارائه اسناد و منابع فحاشی پیشه می‌کنند و هر بار سطح استهزای آن‌ها از بی‌فرهنگی را به نمایش می‌گذارند. آقای مدرسی اینبار نیز چنین نموده است. من تلاش نموده‌ام، در ضمن ارائه‌ی تعریفی کوتاه از فدرالیسم ادعاهای بی‌اساس ایشان را به اجمال رد کنم و استدلال کنم که کشورهای فدرال نه تنها فاشیستی نبوده‌اند، بلکه جزو پیشرفته‌ترین، معتبرترین، باثبات‌ترین و دموکراتیک‌ترین کشورهای جهان می‌باشند. کافی است نگاهی به ساختار سیاسی کشورهایی چون سوئیس، آلمان، بلژیک، استرالیا، کانادا، آمریکا، اسپانیا بیاندازیم. آیا استنباطی جز این را خواهیم نمود؟

اینکه حضرات منسوب به "کمونیسم کارگری" در شعبات و فرقه‌های گوناگونشان شهرت آنچنانی در نزاکت و رعایت حرمت کلام ندارند، دیرهنگامیست آوازه‌ی عام و خاص است و ذکر آن اینجا نکته‌ی تازه‌ای نیست، اما از آنجا که این هتک حرمت اینبار در پیوند با بحث فدرالیسم که شخصاً در سالهای اخیر سهم کوچکی در شکافتن جوانبی از آن داشته‌ام، لازم دیدم نکاتی را در رد ادعاهای خردستیزانه و معجول آنها متذکر گردم. این به اصطلاح "لیدر" حزب حکمتیست نکات ذیل را در مصاحبه‌ی نامبرده بیان داشته‌اند:

۱. "شعار فدرالیسم قومی در ایران، از جمله در کردستان، یک شعار تماماً فاشیستی است"؛
۲. [فدرالیسم] "جنگ، کشتار و پاکسازی قومی را به هر کوچه و برزن در ایران تسری می‌دهد"، "ماجرای نقده و کشتار دهات قلاتان و قارنا در آغاز انقلاب تنها یک جرعه‌ی کوچک در محیط کوچک بود و آینده ایران فدرالیسم [فدراتیو] از یوگسلاوی و عراق به مراتب خوفناکتر و مهلکتر خواهد بود"؛
۳. "هر کس ذره‌ای شرف و وجدان داشته باشد باید در مقابل این چشم‌انداز [فدرالیسم] بایستد"؛
۴. "خواست ما برای کردستان با خواست ما برای سایر نقاط ایران تفاوتی ندارد"، "حقوق اضافی و یژه برای کسی قائل نیستیم"؛
۵. "پاسخ ما این است: رفتارند یا همه پرسای آزاد از مردم کردستان برای اینکه [یا] مستقل شوند و یا به عنوان اتباع متساوی‌الحقوق با سایر مردم ایران در ایران بمانند" و
۶. "ما تماماً تلاش خودمان را می‌کنیم تا مردم را قانع کنیم که راه دوم یعنی ماندن در ایران به عنوان اتباع متساوی‌الحقوق با سایر مردم ایران را انتخاب کنند".
۷. "چپ به معنی کمونیست نیست. آدم می‌تواند چپ باشد اما اصلاً کمونیست نباشد." اساسی‌ترین جریان‌ات چپ فعال در کردستان کومه‌له [یعنی حزب کمونیست ایران]، حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران‌اند."

و این درحالیست که:

۱. فدرالیسم بر حسب تعریف چیزی نیست جز تفکیک و تقسیم قدرت متمرکز سیاسی بین حکومت مشترک مرکزی و مناطق مختلف یک کشور بر اساس اصل "سویسیداریتی". این اصل بخشی از اختیارات را به تحتانی‌ترین سطح حکومتی و نزدیکترین آن به مردم (یعنی شورای شهرها) بازمی‌گرداند. و از آنجاست که توزیع و تفویض صلاحیتها به بالا (ایالت و فدرال) صورت خواهد گرفت. و این گذشته از تنوع ملی - قومی در کشور به خودی خود اصلی بسیار دموکراتیک است و اتفاقاً کسانی که از دموکراسی توده‌ای دفاع می‌کنند، باید بیش و پیش از بقیه از آن جانبداری کنند. فدرالیسم را "اصل تنوع در عین اتحاد" نام نهاده‌اند. حال این نظام چه شباهتی به فاشیسم، ایدئولوژی برتری نژادی و یکسان‌سازی، می‌تواند داشته باشد، فقط حکمتیستها می‌دانند و بس. در ضمن فدرالیسم و تعیین هر ایالتی در آن بر اساس رأی و اراده‌ی آزاد مردم همان مناطق صورت می‌گیرد. آیا دموکراتیک‌تر از این می‌تواند وجود داشته باشد؟

۲. نه پدیده‌ی "پاکسازی قومی"، نه قضیه‌ی نقده و قارنا و قالاتان و نه جنگ یوگسلاوی و عراق، هیچکدام ارتباطی به فدرالیسم نداشته‌اند و ندارند. دقیقاً برعکس آن صادق بوده است: فدرالیسم پیوند ارگانیک و گسست‌ناپذیر با دموکراسی دارد، لذا هیچکدام از کشورهای روسیه و یوگسلاوی سابق و حتی عراق کنونی را نمی‌توانیم تماماً فدراتیو بنامیم. اما آن ذره از فدرالیسم هم که آنها داشته‌اند، اختیارات محدودی را به مناطق آن کشورها اعطا نموده بود (و است) و این از تلاشی یکباره‌ی آنها در طول چهار دهه و نیم جلوگیری بعمل آورده بود. در فقدان چنین فدراسیونی نه استالین گرجی رئیس دولت شوروی می‌شد، نه تیتوی کروآت رئیس جمهور یوگسلاوی می‌شد و نه طالبانی گرد رئیس جمهور عراق می‌شد. اعطای این پستها نقش نمادین مثبت و مهمی ایفا نموده است. پرسش اساسی این است که آیا اگر این کشورها فدراتیو نمی‌بودند، تلاشی نمی‌شدند و جنگی در آنها صورت نمی‌گرفت؟! با نگاهی به روند رویدادهای یوگسلاوی که منجر به جنگ شد، درمی‌یابیم که نه فدرالیسم، بلکه اتفاقاً الغای ساختار فدراتیو در مناطقی از کشور و اعمال سیاستهای شوونیستی میلوشویچ بود که باعث و بانی جنگ گردید. از یاد نبریم که کشتارهای اصلی را کی کرد. غیر از این بود که این شوونیستهای صرب بودند که برای نمونه دسته‌دسته از بوسنی‌ها را می‌کشتند؟ من معتقدم، حتی اگر زمانی منطقه‌ای از ایران - حال به هر دلیلی و خارج از میل و اراده من - تصمیم به جدایی از ایران بگیرد، وجود ساختار فدراتیو پیشاپیش این امر را به مراتب کم‌تنش‌تر می‌کند. وانگهی، طرح قضیه‌ی نقده و جنایت‌های قارنا و قالاتان در این ارتباط و پیوند دادن آن به فدرالیسم بیشتر به جعل کودکانه می‌ماند تا یک فاکت و سند معقولانه. اگر کشتار قارنا و قالاتان به این مبحث مرتبط بوده، جنگ سنندج به چه چیزی مرتبط بوده است؟ از همه‌ی اینها گذشته کشتاری که برای نمونه در کامبوج، اتحاد شوروی، چین کمونیستی از مردم شده، حتی به پای کشتار فاشیست‌ها هم نمی‌رسد. جای سپاس باقی است که ایشان اینها را هم به پای فدرالیسم نوشته است. بی‌ایند قیاسی کنید بین کشورهای چون آمریکا، کانادا، اسپانیا، سوئیس، بلژیک، آلمان، استرالیا و صلح و ثبات و دموکراسی، پیشرفت و رفاه نسبی که در آنها موجود است با کشورهای که به اصطلاح حزب و طبقه‌ی کارگر آقای مدرسی در آنها حاکمیت داشته است. البته مبرهن است که ایشان این کشورها را چندان سوسیالیستی نمی‌دانند، آن هم نه به این جهت که در آنها از عدالت و دموکراسی و آزادی و رفاه خبری نبوده است، بلکه به این دلیل که به زعم آنها تفاوت‌هایی طبقاتی در آنها وجود داشته است! در ضمن ایشان فراموش کرده‌اند که فدراسیون روسیه دوران لنین را نیز ارتجاعی، فاشیستی و مسبب جنگ و خونریزی بنامند!!

۳. این انسان وارسته و فرهیخته و سرشار از ادب و نزاکت و افتادگی هر آنی را که ذره‌ای شرف و وجدان در خود سراغ می‌بیند، فرا می‌خواند در مقابل فدرالیسم ایستادگی کند. استنتاج بعدی از این جمله را به خوانندگان واگذار می‌کنم. جداً چه پاسخ درخوری می‌توان به این همه "درایت" و "فرهنگ" و "ادب" سیاسی داد؟ آیا کسانی که از چنین فرهنگ و ادبیاتی - آنهم بعد از ۳۰ سال کنش سیاسی - برخوردار باشند، شایسته‌ی دیالوگ هستند؟

۴. ایشان می‌فرمایند که حقوق ویژه‌ی برای کردستان قائل نیستند. می‌خواهند بگویند که طرفداران فدرالیسم حقوق ویژه‌ی برای کردستان قائل هستند!! این هم یکی دیگر از جعلیات "رهبر" خودخوانده‌ی ما. یکی از رسالتهای فدرالیسم از میان برداشتن حقوق و امتیازات ویژه است که توسط نظامهای شوونیستی تاکنونی برای سخنوران یک زبان معین و باورمندان فرضی یا واقعی یک دین و مذهب مشخص بوجود آمده است. لذا رسالت فدرالیسم از میان برداشتن تبعیضات بیشماری است که بر مردم غیرفارس و غیرشیعه‌ی ایران تحمیل شده است. به عقیده‌ی من برابری واقعی بین ملیتهای ایرانی در چهارچوب ایران تنها می‌تواند از رهگذر فدرالیسم میسر گردد، هر چند این نظام سیاسی هم دشواریهای خاص خود را دارد. دست کم بشریت تاکنون راه دیگری که متضمن برابری ملیتهای داخل یک کشور باشد نیافته است. مطالبه‌ی مشارکت در تعیین سرنوشت خود در شهر و ایالت و کشور خود و طغیان بر علیه این همه بی‌عدالتی، عقب‌ماندگی، حق‌کشی و آزادی‌کشی در قاموس کمونیستهای "کارگری" ما "امتیاز ویژه" نام گرفته است!!

۵. این آقا مدعی می‌شوند که طرفدار برگزاری فراندوم و قائل شدن حق استقلال برای کردستان هستند. عجباً! مگر قرار نبود که حق ویژه‌ی برای کردستان قائل نباشند. این حق جدایی صرفاً برای کردستان اگر حق و امتیاز ویژه نیست، چه صیغه‌ای است؟ وانگهی چگونه است که فدرالیسم در چهارچوب یک کشور موجب جنگ داخلی است، اما استقلال و بیرون رفتن از این چهارچوب نه؟! مگر تشکیل دولت مثلاً کردستان بدون تعیین مرزهای جغرافیایی ممکن است؟ آیا اگر تعیین چنین مرزهایی در داخل یک کشور که مستلزم تغییر بخشی از تقسیمات کشوری است، بحران‌زا باشد، بین دو کشور مستقل بحران‌زا نیست؟! از همه‌ی اینها گذشته: آیا نظامی که آقایان در انطباق صددرصد با راست‌ترین جناحهای سیاسی جامعه - از جمهوری اسلامی بگیر تا سلطنت‌طلبان و "لیبرالها" - می‌خواهند مثلاً بر اساس حقوق مساوی برای همه ایجاد کنند، بالاخره تقسیمات کشوری دارد یا نه؟ این تقسیمات بر چه اساسی خواهد بود؟ چگونه می‌توان برای تعیین مرزهای جغرافیایی دو کشور فراندوم کرد و ایرادی نداشته باشد، اما برگزاری آن برای اینکه این شهر به این یا آن دلیل به این یا آن ایالت پیوندند، غیرممکن باشد و جنگ و خونریزی در پی داشته باشد؟! اینجاست که دم خروس "فراندوم" آقایان برملا می‌شود. تازه احزاب کردستان به این خاطر که اعطای اختیاراتی به منطقه‌ی کردستان و مشارکت در حکومت فدرال را مطالبه می‌کنند، از سوی این حضرت "ناسیونالیستی" خوانده می‌شوند. درحالیکه این حزب مدعی است که خود قائل به حق استقلال برای کردستان است و اما آن را "ناسیونالیستی"

نمی‌نامد. نمی‌دانم، حزبی که در چهارچوب فدرالیسم خودمختاری بخواند "ناسیونالیستی" باشد، استقلال بخواند چه نامیده می‌شود! این پارادوکس چگونه قابل حال است!؟

۶. همانطور که نقل شد، "کمونیستهای کارگری" ما حقوق مساوی برای همه مردم ایران مطالبه می‌کنند. درحالیکه چنین مکانیسمی قادر نیست همه گونه تبعیض من جمله تبعیض طبقاتی و جنسی و ملی را از میان بردارد. اتفاقی نیست که در سطح بین‌المللی منشورهای متعددی برای صیانت از حقوق کلکتیو انسانها و رفع تبعیض از آنها در کنار اعلامیه و منشور جهانی حقوق بشر تصویب و اجرا شده‌اند. بخشی از این منشورها را ترجمه نموده و در سایت خودم در دسترس عموم قرار داده‌ام. فدرالیسمی که ما خواهان آنیم نه تنها تضادی با حقوق شهروندی برابر ندارد، بلکه لازمه‌ی آن و در کنار سه رکن تمرکززدایی و تشکیل دولتهای منطقه‌ای (۱)، انتگراسیون و مشارکت این مناطق در مدیریت کلان و فدرال کشور (۲) و مکانیسم قانونی صیانت از اقلیتها (۳) رکن چهارم این نظام را تشکیل می‌دهند. "حقوق مساوی" با برابری صوری حقوق برقرار نمی‌گردد، کما اینکه تبعیضات را توجیه و قانونی هم می‌کند. آری، همانطور که گفته شد، با حقوق به اصطلاح "مساوی" نابرابریهای جنسی تحمیل شده بر زنان و ستم طبقاتی تحمیل شده بر زحمتکشان برطرف نمی‌گردند، لذا مکانیسمهای دیگری لازم است. اتفاقاً این لیبرالها هستند که بر برابری حقوقی و فرصتها بعنوان راه حل مکفی تأکید می‌کنند، نه سوسیالیستهای واقعی. اگر این "منطق" لیبرالی آقای مدرسی را مبنا قرار دهیم، دیگر چه نیازی به سوسیالیسم و کمونیسم داریم؟ کارگر هم عضوی از جامعه است. چرا باید حق ویژه‌ای برایش قائل بود، تازه وی را بر سرنوشت خود و جامعه نیز حاکم گردانیم؟! باز تکرار کنم، این منطق آقای مدرسی است که این پرسش را به میان می‌کشد، چون تا جایی که به من مربوط می‌شود، معتقدم که برای رفع ستمهای ملی، جنسی و طبقاتی به مکانیسمهای بسیار فراتری از حقوق برابر نیاز داریم. و به باور من بهترین مکانیسم رفع ستم ملی فدرالیسم است.

۷. آقای مدرسی به درستی مفاهیم "چپ" و "کمونیست" را از هم متمایز می‌کند و می‌گوید می‌توان چپ بود، بدون آنکه کمونیست بود. البته این اظهارمن‌الشمس است و نیازی به تأکید دوباره و سه‌باره‌ی ایشان نداشت. با این وصف وی در تضاد با همین گفته‌ی خود تنها همدستانان و همکیشان خود - یعنی همانهایی که خود را دست کم در برنامه و گفتار متعهد به کمونیسم و هدف غایی خود را برقراری آن می‌دانند - را تنها "چپ" (دست کم "اساسی‌ترین جریان‌های چپ") محسوب می‌نماید!! حال، گذشته از این بحث فرض کنیم که این سه تشکیلات نامبرده چپ هستند. مگر نه این است که باید نگاهشان به مثابه جایگاه چپشان نسبت به مهمترین پدیده‌های اجتماعی با راست متفاوت باشد؟ درحالیکه مواضعشان در ارتباط با "مسأله‌ی ملی" با راست‌ترین (و بالطبع ناسیونالیست‌ترین و شوونیست‌ترین) جناح اپوزیسیون و حتی حکومت فرق چندانی و در ارتباط با فدرالیسم مطلقاً فرقی ندارد. اینجاست که راست‌ترین و چپ‌ترین و به اصطلاح خودشان "رادیکالترین" جناح جامعه در مورد جنبش ملی و مشخصاً کردستان به هم می‌رسند. و البته این اتفاقی نیست.

فرهنگ‌ستیزی و خردگریزی در نوشته‌ی مورد بحث آقای کوروش مدرسی موج می‌زند. این تفکر عینت‌ستیزی است، تنوع‌ستیزی است، واقعیات را قلب می‌کند، همه را می‌خواهد به لحاظ نژادی و قومی و ملی متحدالشکل سازد و برای نیل به این هدف فراافکنی می‌کند و تلاش می‌نماید با هیاهو و قمه‌کشی نوشتاری مخالفان را مرعوب و از سر راه خود بردارد.

نکته‌ی دیگر اینکه هرآسی زائدالوصف - و البته به حق - در گفته‌های آقای کوروش مدرسی قابل رؤیت است، چرا که خودآگاهی و حق‌طلبی و برابری‌طلبی ملی روز بروز فراگیرتر می‌شود و در همین راستا جانبداران فدرالیسم پیوسته سنگرهای بیشتری را فتح می‌کنند. ایشان این روند را "تقویت ناسیونالیسم" می‌نامند، اما من تقویت خردگرایی و تضعیف توهم‌گرایی. من کمونیست نیستم و نظام ایده‌آل من سوسیالیسم کلاسیک نیست. اما برعکس آقای مدرسی کمونیستها را فاقد شرافت و وجدان معرفی نمی‌کنم. به اعتقاد عمیق من کمونیستهای واقعی ایران و کردستان جزو پیشروترین و شریفترین اقشار جامعه‌ی ما بوده‌اند و هستند. آنها اندیشه‌ای جز عدالت و آزادی برای مردمشان در سر نمی‌پروراندند. حق‌خواهی و حقیقت‌جویی از خصائل اصلی بیشترین تعداد از آنها بوده است. لذا پیوسته تعداد هر چه بیشتری از آنها با کلیشه‌های ذهنی و عینت‌گریز تاکنونی وداع گفته، پراگماتیستی‌تر و منطقی‌تر می‌شوند و در همین راستا از "سانترالیسم دمکراتیک" کنونی دوری جسته و راه حل فدرالیستی را حتی در ساختار تشکیلاتی جایگزین آن می‌کنند و این طبعاً نمی‌تواند خوشایند کسانی چون آقای مدرسی باشد. لذا پرخاشگری تمدن‌ستیزانه‌ی آنها از این منظر نیز قابل درک و تعریف است.

به عقیده‌ی من تنها یک نظام بناشده بر بستر اندیشه‌ی سوسیال دمکراسی و فدرالیسم و سکولاریسم و پلورالیسم سیاسی و عقیدتی و حتی طبقاتی متضمن عدالت، آزادی، پیشرفت، رفاه و ثبات و امنیت خواهد بود. اما آن چیزی که کمونیستهای به قول خودشان "کارگری" برای مردم تدارک می‌بینند، نمی‌تواند چیزی جز عقب‌ماندگی، آزادی‌کشی، خشونت و جنگ در پی داشته باشد. برخورد‌های خشونت‌آلود و حزب‌اللهی‌گونه‌ی اشخاصی چون آقای مدرسی تنها گوشه‌های کوچکی از آنها از همین امروز برای ما نمایان می‌سازند.

آلمان فدرال، ششم آوریل ۲۰۰۹

Peyam@iran-federal.com